

فصل سی و سوم

دوازده جاسوس

یازده روز پس از ترک حوریب عبرانیان در قادش واقع در وادی پاران مقابل مرز سرزمین موعود اردو زدند. در اینجا پیشنهاد شد چند نفر برای تجسس به آنجا فرستاده شود. موسی موضوع را با خدا در میان نهاد. خداوند موافقت خود را با این عمل ابلاغ فرمود و قرار شد که از هر سبط اسرائیل یکی از صاحب منصبان برای این کار برگزیده شود و قرار شد که دوازده مأمور مخفی منتخب بفرمان موسی برای کسب اطلاع از وضع طبیعی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به آنجا بروند و نمونه ای از محصول میوه آن محل را همراه خود بیاورند.

آنان از جنوب کشور وارد شده و پس از چهل روز کاوش فراوان تا شمالی ترین نقطه خاک آن کشور رفته و مراجعت کردند. اسرائیلیان با اشتیاق فراوان چشم براه آنان بودند. خبر بازگشت آنان از سبطی به سبط دیگر رسید و بمناسبت سلامت و موفقیت پیروزمندانه آنان از آن مأموریت

خطرناک به استقبالشان شتافتند. این مأموران مخفی نمونه ای از میوه محلّهای مورد تجسس را برای اثبات حاصلخیزی آن سرزمین همراه خود آورده بودند. از آنجائیکه محصول آن فصل انگور بود مأموران مخفی خوشه ای بزرگ را که بر چوب دستی آویخته شده و دو نفر آن را حمل میکردند بارمغان آوردند در حالیکه مقادیر فراوانی از انجیر و انار که بوفور در آنجا میروئید نیز همراه داشتند.

از گزارشاتی که بعرض موسی رسانیده شد و تصور مالکیت آن سرزمین حاصلخیز مردم بوجد در آمدند و هرچه بیشتر به این گزارشات مبنی بر این قول "به سرزمینی که ما را جهت بررسی آن فرستادی، رسیدیم، سرزمینی است حاصلخیز که شیر و عسل در آن جاری است. این هم میوه هایی است که با خود آورده ایم." (۱) گوش فرا دادند بیشتر بیقرار و بیتاب و آماده فرمان خداوند برای تصرف آن سرزمین حاصلخیز گردیدند. ولی در خلال این همه تعریف و تمجید از آن سرزمین زیبا و حاصلخیز همه جز دو تن از مأموران مشکلات و خطرات فتح کنعان را با کلماتی اغراق آمیز بیان کردند و از نیروی نظامی مردمانی که در مکانهای مختلف آن سرزمین مستقر شده بودند و از حصار شهرها و قد قامت و

قدرت بسیار مردان سخنها گفتند، مخصوصاً از توانائی و شهامت افراد قبیله بنی عناق آنچنان تعریف و تمجید نمودند که امید هرگونه پیروزی از ذهن بنی اسرائیل را زدودند.

در این موقع صحنه بکلی تغییر کرد. اظهار نظر و تفسیر آن ده نفر که از بی ایمانی و سستی عقایدشان سرچشمه می گرفت، امید و شهامت قوم به یأس و هراس مبدل شد. شک و تردید آنان چنان سایه نا امیدی بر افق دید این قوم بزرگ افکند که خدا و تمام موهبتهای او را فراموش کردند. مردم دیگر بچیزی نمیاندیشیدند و دیگر معجزات عدیده و شگفت انگیز رهایی از چنگ مصریان غدار و عبور از میان امواج خروشان و نابودی لشکریان فرعون که برایشان رویدان بود در نظرشان نمی آمد. خدا را فراموش کرده تصور کردند که فقط باید با توسل بقدرت نیروی نظامی کار خود را پیش ببرند.

در اثر بی ایمانی قدرت بی انتهای خدائی را که تا به اینجا با موفقیت هدایتشان کرده بود محدود کردند و گناه سابقشان را تکرار و بر علیه موسی و هارون اعتراض کرده گفتند: آیا انتهای امید ما همین نیست؟ این همه راه را از مصر طی کردیم برای این طور جائی بود؟

رهبران خود را بفریب دادن و بذلت کشیدن امت اسرائیل متهم کردند. مردم به نهایت درجهٔ یأس و نومیدی خود رسیدند. غم و غصه فراوانی همه را در بر گرفت. کالیب متوجه وضع مردم شد و با شجاعت به دفاع از کلام خدا برخاست و با تمامی قدرت خویش سعی کرد که اثر شرارت بار این طرز فکر افراد را خنثی کند. مردم لحظه ای سکوت اختیار کردند و بکلمات امید بخش او در مورد سرزمین نیکو گوش فرا دادند. کالیب رفتار دیگران را در مورد دیوارهای بلند و مردان نیرومند کنعانی انکار نکرد ولی در آن میان اظهار داشت که خدا آن سرزمین را به ایشان وعده داده لذا با لحنی جدی و پر از امید اصرار کرد: "بیایید فوراً هجوم ببریم و آنجا را تصرف کنیم، چون می توانیم آن را فتح نماییم." در این اثنا ده نفر دیگر صحبتش را قطع و سختی ها را بیش از پیش توصیف کردند و گفتند: "زمینیکه برای جاسوسی آن از آن گذشتیم زمینی است که ساکنان خود را میخورد و تمامی اقوامیکه در آن دیدیم مردان بلند قدی بودند و در آنجا جباران بنی عناق را دیدیم که اولاد جباران اند و ما در نظر خود مثل ملخ بودیم و همچنین در نظر ایشان مینمودیم."

این افراد راه خلاف را پیش گرفتند و در ردیف مخالفین سرسخت کالیب و یوشع و موسی و خدا صف آرائی کردند و هر لحظه بر مخالفت خود بیشتر پافشاری میکردند و بر آن مصمم بودند و همه را از فتح کنعان مأیوس گردانند. حقیقت را وارونه نشان داده گفتند: "زمینی که برای جاسوسی آن از آن گذشتیم زمینی است که ساکنان خود را میخورد." این گفته نه تنها مأیوس کننده بود بلکه گزارش سراسر کذب و دروغی نیز محسوب میشد، چرا که با تعریفهای خود ایشان مغایرت داشت. آنان گفته بودند که آن سرزمین، حاصلخیز و مساعد بوده، ساکنان آن قوی هیکل و عظیم الجثه میباشند. اگر این چنین است پس چگونه ممکن بود زمین بعلت بدی آب و هوای آن مردم را ببلعد؟ ولی وقتی انسان دچار وسوسه بی ایمانی میشود عنان اختیار خویش را به شیطان سپرده و دیگر معلوم نیست بکجا کشانده میشود.

"با شنیدن این خبر، قوم اسرائیل تمام شب با صدای بلند گریستند." (۲) از آنجائیکه مردم عنان و اختیار خود را به شیطان سپرده بودند اغتشاش و بی نظمی آشکاری در بین آنان برافتناد. موسی و هارون را مورد اهانت قرار داده، فراموش کردند که گفتار شریبان در دفاتر

آسمانی ثبت می شود و فرشتگان خداوند بالای سرشان شاهد طغیان وحشتناک آنان می باشند. فریاد بر آوردند که "کاشکه در زمین مصر میمردیم یا در این صحرا وفات می یافتیم. زیرا مردن بهتر از این است که به سرزمینی که در پیش داریم برویم! در آنجا خداوند ما را هلاک می کند و زنان و بچه هایمان اسیر می شوند. بیایید به مصر باز گردیم، پس به یکدیگر گفتند: «بیایید یک رهبر انتخاب کنیم تا ما را به مصر بازگرداند.» بطور وضوح نه تنها موسی بلکه خداوند را به فریب و وعده دروغین متهم ساختند زیرا که اظهار داشتند که خداوند زمینی به آنان وعده داده که تصرف آن برای آنان هرگز میسر نمیباشد. تا جایی که سرداری از میان خود برگزیدند که آنان را به زمین مشقت و بردگی یعنی به زمینی که خدا با معجزات عظیم خلاصشان کرده بود برگرداند.

با تواضع و اضطرار "موسی و هارون در برابر قوم اسرائیل به خاک افتادند." متحیر بودند از اینکه چگونه آن جماعت را از این تصمیم احمقانه و پر شور منصرف سازند. کالیب و یوشع سعی در فرو نشاندن آن طوفان کردند. با جامه های چاک زده و رخساری بر افروخته به میان مردم دویدند و با صدائی رساتر از غوغای آن ملت آشفته فریاد بر

آوردند: "سرزمینی که بررسی کردیم سرزمین بسیار خوبی است. اگر خداوند از ما راضی است، ما را سلامت به این سرزمین حاصلخیز خواهد رساند و آن را به ما خواهد داد. پس بصد خداوند قیام نکنید و از مردم آن سرزمین نترسید، چون شکست دادن آنها برای ما مثل آب خوردن است. خداوند با ماست، ولی آنان پشتیبانی ندارند. از آنها نترسید!"

پیاله شرارت کنعانیان لبریز شده بود و خداوند بیش از این تحمل آنان را نمی توانست کرد. اگر حمایت خداوند از آنان قطع میشد به آسانی مغلوب می شدند. خداوند مالکیت آن سرزمین را به اسرائیلیان وعده داده بود ولی گزارش نادرست مأموران بی ایمان تمام جمعیت اسرائیل را گمراه نموده بودند. در واقع خائنین وظیفه شوم خود را انجام دادند. مردم بخاطر ایمان و افکار پلیدشان گزارش آن دو نفر را رد کردند. حتی اگر ده نفر مشوق فتح کنعان میشدند باز هم میپذیرفتند، ولی متأسفانه تنها آن دو نفر طرفدار راه درست و ده نفر دیگر مخالف خدا بودند.

آن مأموران بی ایمان با صدائی گوشخراش کالیب و یوشع را تقبیح نمودند، دیگران را به سنگسار کردن آنان تحریک نمودند. گروهی

نامعقولانه بعزم قتل مؤمنین سنگ پاره هائی بدست گرفتند و دیوانه وار بطرف آنان حمله بردند که ناگاه سنگها از دستهایشان بزمین افتاد در حالی که همه بر خورد می‌ریزیدند سکوت عجیبی بر همه جا حکمفرما شد. خداوند نقشه ظالمانه آنان را متوقف ساخت. حضور جلال خداوندی چون برق آسمانی معبد را منور کرد و جمیع مردم اخطار الهی را دیدند. قادر مطلق خود را ظاهر کرد و احدی توانائی مقاومت نیافت و جاسوسان خطاکار نیز از ترس به خیمه های خود پناه بردند.

موسی برخاست و به معبد داخل شد. خداوند به او فرمود: "ایشان را به وبا مبتلا ساخته هلاک میکنم و از تو قومی بزرگ و عظیمتر از ایشان خواهم ساخت." بار دیگر موسی از درگاه احدیت تقاضای عفو آنان را نمود. به هلاکت قوم اسرائیل رضایت نداد و نه تنها علقه ای به قوم بزرگتری از نسل خود نشان نداد، بلکه برحمت ایزدی پناه برده و چنین استدعا کرد: "التماس می کنم قدرت عظیمت را با بخشیدن گناهان ما نمایان ساخته، محبت عظیم خود را به ما نشان دهی، بر ما خشم نگیر و ما را ببخش هر چند گفته ای که گناه را بدون سزا نمی گذاری و بخاطر گناه پدران، فرزندان را تا نسل سوم و چهارم

مجازات می کنی. خداوندا، از تو استدعا می کنم گناهان این قوم را بخاطر محبت عظیم خود ببخشی همچنانکه از روزی که سرزمین مصر را پشت سر گذاشتیم آنها را مورد عفو خود قرار داده ای."

خداوند دعای موسی را مستجاب کرده اسرائیل را به هلاکت آنی دچار نساخت. ولی بسبب ترس و ایمان ناقصشان غلبه آنان بر دشمنانشان ممکن نبود. لذا بخاطر رحمتش، بازگشت آنان را بسوی دریای احمر فرمان داد.

مردم در هنگام شورش گفته بودند: "کاش در مصر مرده بودیم، یا در همین بیابان تلف می شدیم." و حال این آرزوی آنان باید بر آورده شود لذا خداوند فرمود: "خداوند به حیات خود قسم می خورد که آنچه را که از آن می ترسیدید به سرتان بیاورد. همه شما در این بیابان خواهید مرد. حتی یک نفر از شما که بیست سال به بالا دارد و از دست من شکایت کرده است، وارد سرزمین موعود نخواهد شد. . . شما گفتید که فرزندانان اسیر ساکنان آن سرزمین می شوند، ولی بر عکس، من آنها را سلامت به آن سرزمین می برم و ایشان مالک سرزمینی خواهند شد که شما آن را رد کردید. اما لاشه های شما در این بیابان خواهد افتاد."

در مورد کالیب فرمود: "ولی خدمت گزار من کالیب شخصیت دیگری دارد و پیوسته از صمیم قلب مرا اطاعت کرده است او را به سرزمینی که برای بررسی آن رفته بود خواهم برد و نسل او مالک آن خواهند شد بهمان نسبتی که جاسوسان چهل روز در کنعان جاسوسی کردند و قوم اسرائیل میباید چهل سال در بیابان سرگردان بمانند."

وقتی موسی تصمیم خداوند را به مردم اعلام کرد غضب آنان به عداوتی مبدل شد. این تنبیه را عادلانه میدانستند. ده جاسوس بی ایمان توسط بلای آسمانی در حضور آنان تلف شدند و این مرگ آنان جماعت را متوجه عاقبت خود ساخت.

گویا اینبار صمیمانه از گناهان خود شرمنده شده توبه کردند، ولی آنان از نتیجه افعال بد خود غمگین شده بودند و نه بخاطر بیحرمتی و بی اطاعتی که نسبت بخداوند رواداشته بودند. وقتی حکم خداوند را تعبیر ناپذیر یافتند بار دیگر سرکشی اختیار کرده اعلام داشتند که به بیابان مراجعت نخواهند کرد. خداوند فرمان داد تا از نواحی دشمنانشان دور شوند. این فرمان بمنزله آزمایش بود تا بی اساس بودن ادعایشان آشکار سازد. بنی اسرائیل هنگامی که قصد سنگسار کردن آن دو مأمور باوفا

را داشت دریافت که با این عمل مرتکب خطای بزرگی بر علیه خداوند خواهد شد لذا از نتیجه شورش خود هراسان گردید. در واقع این قوم پشیمان نشده بود بلکه همواره مترصد موقعیتی بود که بتواند آرزوهای خود را برآورده بدارد. لذا وقتی موسی بفرمان خداوند امر باز گشت به بیابان را صادر کرد آن موقعیت مناسب برای آنان فرا رسید.

امریه خداوند بر اینکه اسرائیل تا چهل سال بعد به زمین کنعان داخل نشوند سبب پریشان حالی موسی و هارون و کالیب و یوشع گردید، ولی آنان این امر را بدون چون و چرا پذیرفتند. ولی به عکس آنانی که نسبت به اقدامات خداوند معترض بوده و برکات او را نادیده گرفته آرزوی مراجعت بمصر را داشتند بزاری و گریه پرداختند. از آنجائیکه بی سبب دست به شکوه و شکایت زده بودند حال دلیلی برای آن داشتند. اگر صمیمانه و از روی راستی گناهان خود را توبه میکردند هرگز چنین حکمی از جانب خداوند صادر نمیشد. گریه و زاری آنان بخاطر پشیمانی و طلب مغفرت نبود بلکه بسبب داوری و تعبیر نیافتن حکم خداوند بود.

شب به عزاداری گذشت ولی با آمدن صبح امید تازه ای یافتند.

در صدد غلبه یافتن بر ترس روز قبل خود شدند. وقتی خداوند فرمان داده بود برخاسته کنعان را فتح کنند از این دستور امتناع ورزیده بودند و اکنون هم که امر میکرد به بیابان برگردند کما فی السابق سرپیچی میکردند. به امید اینکه کارشان مورد پسند خداوند قرار گیرد و تغییری در اراده خود نسبت به آنان بوجود آورد مصمم شدند خود آن سرزمین را بزور تصاحب کنند.

ورود به زمین کنعان یکی از امتیازات برجسته بنی اسرائیل بود ولی بسبب غفلت عمدی خود این موقعیت را از دست دادند و شیطان در نقشه خود موفق شده مانع دخول آنان بزمین کنعان شد و اکنون با انجام چیزی که خدا منع فرموده بود در حالیکه یک روز قبل آنرا رد کرده بودند تحریک میشدند. بدین ترتیب فریبنده بزرگ برای دومین مرتبه در ایجاد شورش موفق شد. برای فتح کنعان کمک خداوند را ناچیز شمرده مصمم شده بودند تا با کاربرد خود این کار را انجام دهند. لذا چنین گفتند: "ما گناه کرده ایم، اما اینک به آن سرزمین می رویم و همانطور که خداوند، خدایمان به ما امر فرموده است برای تصاحب آن خواهیم جنگید." (۳) گناه آنان را تا باین حد ناپینا کرده بود. خداوند

هرگز امر نفرموده بود "رفته جنگ کنید." خداوند هرگز قصد نداشت که با نیروی نظامی آنجا را فتح کند بلکه با اطاعت کامل از اوامر او کنعان را باید بدست می آوردند. از آنجائیکه در ذات آنان از لحاظ خلوص نیت تغییری پیدا نشده بود به گناه و شورش احمقانه خود علیه گزارش آن مأموران اعتراف کردند. حال به اهمیت و ارزش نعمات و برکاتی که خودسرانه و احمقانه زیر پا گذاشته بودند پی میبردند. آنان اعتراف کردند که علت عدم دخول آنان بزمین کنعان در نتیجه بی اعتنائی خودشان بوده است. لذا اقرار کردند که "گناه ورزیده ایم،" یعنی نقصی در کار خدائی که از روی شرارت متهم کرده بودند نبود بلکه نارسائی در خود ایشان بود. اگر چه اعتراف آنان صمیمانه نبود ولی روش عادلانه پروردگار را در مقابله با آنان آشکار میساخت.

خداوند همواره نام خود را بهمان طریق، یعنی با شناخت عدالتش تجلیل می نماید. آنانیکه مدعیان محبت او میباشند و لکن نسبت به احسان او معترض هستند، وعده های او را خوار شمرده با فرشتگان اهریمنی برای شکست مقاصد الهی همکاری میکنند، خداوند آنان را در موقعیتی قرار می دهد که با وجود سطحی بودن ندامت و توبه

شان سپاس او را بخاطر عدالتش بجا آورده بگناهان خود اقرار و اعتراف نمایند. بدین ترتیب خداوند روشهائی را بکار می برد تا عوامل ظلمت را رسوا نماید. اگر چه روحی که محرک شرارت می باشد تغییر نمی کند ولی میتواند در مورد توهین بخداوند و عدالت قاطع او اعترافات صادقانه ای را بعمل می آورد. روزی که غضب خداوندی نازل شود چنین خواهد بود. "بگیرید، خداوند با هزاران هزار از مقدسین خود می آید و مردم دنیا را داوری می فرماید، تا مشخص شود چه اعمال وحشتناکی بر خلاف خواست خدا انجام داده اند و چه سخنان زشتی علیه او گفته اند. آنگاه ایشان را به سزای اعمالشان خواهد رساند." (۴) هر فرد گناهکار به عدالت حکم خداوند اعتراف خواهد کرد.

بنی اسرائیل فرمان خداوند را بکلی نادیده گرفته برای فتح کنعان آماده شدند. خود را به اسلحه و لوازم جنگی آراستند و بتصور خود آماده جنگ گردیدند. ولی متأسفانه آنان از نظر خداوند و خادمین نگران او ناتوان و ناچیز بودند. ولی تقریباً چهل سال بعد که خداوند فرمان تسخیر اریحا را صادر فرمود متعهد شد که بیاری آنان برود. تابوت شریعت را پیشاپیش سربازان بحرکت در آورده و رهبران منتخب تحت سرپرستی

خداوند حرکات آنان را اداره کردند. با چنین راهنمایی هیچ گونه ضرری متوجه آنان نمی گردید. ولی در این موقع برخلاف امر الهی و بعکس اندرز فرماندهان و بدون تابوت عهد و در غیاب موسی خودسرانه برای روبرو شدن با دشمن پیش رفتند.

شیپورها بصدا در آمدند و موسی آنان را چنین هشدار داد "اما شما با این کارتان از فرمان خداوند در مورد بازشت به بیابان سرپیچی میکنید، پس بدانید که موفق نخواهید شد. نروید، زیرا دشمنانتان شما را شکست خواهند داد، چون خداوند با شما نیست. شما با عمالیقی ها و کنعانی ها روبرو شده، در جنگ کشته خواهید شد. خداوند با شما نخواهد بود، زیرا شما از پیروی او سرگشته اید." (۵)

کنعانیها از قدرت عجیبی که محافظ اسرائیل بود و از معجزاتی که بمناسبت خلاصی آنان بکار رفته بود مطلع بودند لذا تمام نیروهای دفاعی خود را برای مقابله با متجاوزین جمع کردند. قوای مهاجم فاقد رهبر بود و حتی برای پیروزی خود از خداوند تقاضای کمک ننمودند. مصمم بودند که یا سرنوشت از دست رفته را باز یابند یا در میدان جنگ با مرگ هم آغوش شوند. با وجود اینکه از فنون جنگ آوری بی تجربه

بودند و تعداد بیشمار مردان مسلح آنان را امیدوار ساخت که با یک حمله ناگهانی و سریع دشمن را میتوان درهم کوبید. مضافاً بر اینکه دشمن شهامت حمله به آنان را نداشت.

کنعانیها قوای خود را بالای مرتفعاتی که با کوره راههای باریک و خطرناکی راه داشت مستقر کرده بودند. تعداد بی اندازه لشکریان عبرانی موجبات حمله را دشوارتر میگردانید. از کوره راههای کوهستانی به کنده بطرف بالا بحرکت در آمدند در این موقع دشمن از بالا، صخره های کوهپیکر را بر سر آنان فرو ریختند و آن جاده های کوهستانی را از خون آنان رنگین کردند. تعداد قلیلی از آنان که موفق به رسیدن ببالای کوه شدند از فرط خستگی قادر بمقابله نبودند در نتیجه با بجا نهادن قربانیان بیشمار مجبور به عقب نشینی شدند. دامنه کوه مانند کشتارگاهی شده بود. لشکریان اسرائیلی بکلی مغلوب شده و این انهدام و مرگ نتیجه آن شورش خودسرانه آنان بود.

بازماندگان جنگ بالاخره مجبور به تسلیم شدند و "باز گشته در حضور خداوند زاری نمودند اما خداوند به آواز آنان توجهی نکرد." (۶) دشمنان اسرائیل که سابقاً حرکت آن قوم عظیم با ترس و وحشت یاد

میکردند حال پس از این پیروزی و غلبه اعتماد بنفس یافته در مقابل آنان ایستادگی کردند. تمام اخطار مبنی بر فتوحات افسانه ای اسرائیل را دروغ پنداشتند و دیگر جای هیچگونه نگرانی نمی یافتند. این اولین شکست بنی اسرائیل روحیه کنعانیها را باندازه ای تقویت کرد که تصور هر گونه موفقیتی را بر اسرائیلیها مسدود ساخت. لذا برای بنی اسرائیل دیگر مفری نبود جز اینکه به بیابان، جائی که مزار آن نسل بود، روی آورند.